

علی اکبر کسمالی

ترکیبهای لغوی در شومی مولوی

۳- پسوند «گر»

روشنگر

لیک عشق بی زبان روشنتر است
در سیه کاران مغل منگرید
روز و شب کردار او روشنگری است

* گرچه تفسیر زبان روشنکر است
* گفت حقشان گر شما روشنگرید
* خاصه خورشید کمالی کان سری است

قسمتگر

تا پدید آید که توجه گوهری

نائب من باش در قسمتگری

شفاعتگر

تا بخواهد یک شفاعتگر مرا

بعد از آن در زیر دار آور مرا

وفاگر

کنجها و ملک های جاودان

پس وفاگر را چه بخشم؟ تو بدان :

دفتر اول

کفشگر

همچو دانه کشت کرده ریگ در

آلت زرگر بدست کفشگر

بنگر

چون کسی را زهره تسخر بدی

* کی در این دنیا بت و بتگریدی

* از نصیحتهای تو کر بوده ام

بت شکن دعوی و بتگر بوده ام (۱)

یارگیری

کمترین جفا در زند بر مغز او

مر و را یاریگری از شاه کو ؟

چاره گر

* در نمی تانی، بکعبه لطف پسر

عرضه کن بیچارگی بر چاره گر
نا امیدی، مس و اکسیرش نظر

* پس چه چاره جز پناه چاره گر

پیکارگر

چون خدا سو گند را خوانده سپر

کی نهد اسپر ز کف پیکارگر ؟

ملامتگر

رهگذر یانش ملامتگر شدند

پس بگفتندش فکن، او را فکنند

سوزنگر

ماهیان سوزنگر دلکش شدند

سوزنان را رشته ها تابع بوند

پیشه گر

عقل قوت گیرد از عقل دگر

پیشه گر کامل شود از پیشه گر

دفتر دوم

خوگر

* جانش خوگر بود با مهر و وفاش

ز آنکه دل نهاد بر جور و جفاش

* پاره پاره کرد مت فرمان پذیر

من بدزت خوگر م سختم مگیر (۲)

تقاضاگر

* ای تقاضاگر درون هم چون چنین

چون تقاضا می کنی اتمام این ؟

* این بمن بگذار کاستام درین

که تقاضاگر بود هم آتشین (۳)

خود مرا آمد چنین دولت بدست

قطره را بحری تقاضاگر شده است

۱- دفتر ششم

۲- حافظ نیز گفته است :

جان حافظ که بدیدار تو خوگر شده بود

ناز پرورد وصال است مجو آزارش

حفره گر

حفره گر هم جست زندان بر کند زانکه آهنگر مر آنرا بشکنند

شکنجه گر

تا رهانمشان زاشکنجه گران من شفیع عاصیان باشم بجان

تصویر گر

این نخواهد شد بگفت و گو، دگر نش ما این کرد آن تصویر گر

دفتر سوم

مینا گر

* لطف تو خواهم که مینا گر شود

* جمله پاکبها از آن دریا برند

این زمان این تنگ هیزم زر شود

قطره هایش يك بیک مینا گراند (۱)

شکایت گر

این شکایت گر یقین خویش بداست که از آن بدخوی، بدگو آمده است

ویرانگر

ای خنک آنرا کزین ملکت بجست که اجل این ملک را ویرانگراست

رسوا گر

کی توان نوشید این می زیر دست می یقین مر مرد رارسوا گراست

لابه گر

* گر شدی ذره بذرده لابه گر

* گفت ای دانای راز ورب دین

او نبردی این زمان از تیغ، سر

کرد خاک لابه گر، نوحه وانین (۲)

دفتر چهارم

صیقل گر

واگزین آینه بی کو اکیس (۳) است اندکی صیقلگری او را بس است

عیزانگر

صبرشان بخش و کفۀ میزانشگران و ارهانشان از دم صورتگران

استیزه‌گر

پیش تو بس قدر دارد چشم‌تر من چگونه گشتمی استیزه‌گر

بخشایشگر

تا که آید لطف و بخشایشگری سرخ گردد روی زرد از گوهری

نصیحتگر

این چنین قومی بعالم هم بدند که چنین نوعی نصیحتگر شدند

حیلتگر

راست گو ای نفس کاین حیلتگریست و در نه نفس شهوت از طاعت بری است

دفتر پنجم

خواهشگر

میرسد از جانب هر مهتری بهر دختر دمبدم خواهشگری

حکمتگر

بس بدو گفتند: زین حکمتگری قصد تو آنست تا تنها خوری

حیله‌گر

غیر مردن هیچ فرهنگ دگر درنگیرد با خدای حیله‌گر

ناله‌گر

چون پیامبر گفت مؤمن مزه‌راست در زمان خالئی ناله‌گر است (۱)

۱- اشاره به حدیث نبوی است: «مثل المؤمن كمثل المزمار لا يحسن

صوته الا بخلا» بطنه یعنی مؤمن مانند نای است که صدای آن خوش نخواهد بود

مگر با خالی بودن شکمش.

ثناگر

بازگشت ازمصر تابعداد او ساجد و راکع ، ثناگر ، شکرگو

دفتر ششم

۴ - پسوند «خو»

استیزه خو

او گمان برده که می‌گردم چو او فرقد را کی‌داند آن استیزه خو

خونریز خو

طالعش گرزهره باشد در طرب میل کلی دارد و عشق و طلب
ور بود مریخی خونریز خو جنگ و بهتان و خصومت جوید او

مغلوب خو

خشم مریخی نباشد خشم او منقلب رو غالب و مغلوب خو

تندخو - طبیعی خو

رو با تش کرد شه کای تندخو آن جهانسوز طبیعی خوت کو؟

مهر خو

مادرش انداخت خود را اندر او دست او بگرفت طفل مهر خو

مار خو

از غضب بر من لقب ها داندی مارخوی و مارگیرم خواندی

اندیشه خو

هین نگهدار ای دل اندیشه خو دل ز اندیشه بدی در پیش او

احد خو

تو ترازوی احد خو بوده‌ای بل زباله هر ترازو بوده‌ای

شمع خو

من غلام آن چراغ شمع خو که چراغت روشنی پذیرفت ازو

دفتر اول

شمشیر خو

نوح چون شمشیر در خواهد ازو دوح طوفان گشت ازو شمشیر خو

دوزخ خو

چون شمالین نفس دوزخ خویرا آتشی گبر فتنه جوی را

هوا خو

هر که خود را از هوا خو باز کرد گوش خود را آشنای راز کرد

دقتر دوم

گرگ خو

نی قلاووز (۱) است ونیره داند او یوسف اکم روسوی این گرگ خو

زشت خو

* گر گدایان طامع اند وزشت خو در شکم خواران تو صاحب دل مجو
* بهر تو من پست کردم گفتگو تا بسازی با رفیق زشت خو (۲)

صبر خو

پس زره سازید و در پوشید او پیش لقمان حکیم صبر خو

لطف خو

* او پسوی آسمان میکرد رو کای خداوند کریم لطف خو
* از عطارد و زحل داناشد او ما زداد کرد گار لطف خو (۳)

موش خو

گر به باشد شحنه هر موش خو موش کبود تاز شیران ترسداو ۱

قند خو

گفت من شناسم او را ، کیست او؟ گفت او آن ماهروی قند خو

بحر خو

قافله حیران شدند از کار او یا محمد چیست این؟ ای بحر خو

پروانه‌خو

شمع بود آن مسجد و پروانه‌او
خویشتن انداخت آن پروانه‌خو

اسرافیل‌خو

این رسولان ضمیر رازگو
مستمع خواهند اسرافیل‌خو

اکرام‌خو

داد ما وانصاف ما بستان ازو
ای کریم عادل اکرام‌خو

دفتر سوم

خارخو

تا کسی در چار دانگ عیش تو
کم شود زین گلرخان خارخو

کودک‌خو

طفل تو گرچه که کودک خوبده است
هر دو عالم خود طفیل او بده است
دفتر چهارم

وقیحه‌خو

رغم این نفس وقیحه خوی را
گر نپوشم رو، خراشد روی را

شیرخو

جان ما آن تو است ای شیرخو
پیش ما چندی امانت باش گو

محمدخو

هر که رادیدی ز کوثر سرخ رو
او محمد خوست با او گیر خو

دفتر پنجم

ابلیس‌خو

اینچنین ژاژی چه خایم بهر او
گو بمیر ای خائن ابلیس‌خو

رشک خو

از که پنهان می کنی ای رشک خو
آنکه پوشیده است نورش روی او
آنچنان گر شد عدوی رشک خو
گوید این چندین دهل را بانگ کو؟

ستار خو

حق همی دید آن ولی ستار خوست
لیک چون از حد بری غمازاوست

دوزخ خو

تا چه دوزخ خوست محمودای عجب
تامثل گشته است درویل و کرب (۱)

نطق خو

هر جمادی با نبی افسانه گو
کمبه با حاجی گواه نطق خو (۲)

پاک خو

نی که یقوب نبی آن پاکخو
بهر یوسف با همه اخوان او

طفل خو

خاک را رنگی و فرهنگی دهد
طفل خوبان را بر آن جنگی دهد

دفتر ششم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- کرب : غم و غصه

۲- فقط در نسخه نیکولسون «نطق خو» آمده، در سایر نسخه ها «نطق جو»